

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

# عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس هشتم

سید محمد حسن طهرانی



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

راجع به کیفیت تطبیق برنامه‌های تربیتی اسلام بر اعمال و کردار روزمره ما در جهات مختلف به خصوص در مسئله ارتباطات خانوادگی مطالبی عرض شد. محور همه صحبت‌ها و مطالب در جمیع احکام اسلامی بر محور توحید و فقط عبودیت خدای متعال است و این مسئله چنانچه قبلاً هم عرض شد در تمام آیات قرآن و احکام اسلام که مستنبط از روایات اهل بیت علیهم السلام است به چشم می‌خورد.

در مسئله توحید که نهایت معرفت انسان و آخرین مرتبه از مراتب کمال انسان است هیچ موجودی راه ندارد و هیچ شخصیتی جدای از شخصیت پروردگار در آنجا نمی‌تواند قدم بگذارد. خدای متعال در مسئله عبودیت الهی همه بندگان را فقط به سوی «خود» می‌خواند و عبادت خود را از همه به یک منوال تقاضا می‌کند. در آنجا بین کوچک و بزرگ تفاوتی نمی‌کند، در آنجا بین پیر و جوان تفاوتی نیست، در آنجا بین قوم و خویش و غیر قوم و خویش مسئله به نحو یکسان است، در آنجا بین شخص صالح و طالح تفاوتی نیست. حتی اولیای الهی و بالاتر از آنها ائمه علیهم السلام و بالاتر از آنها شخص رسول اکرم نیز، در مقام توحید و در ارتباط با پروردگار مانند یکی از افراد ماست، بدون هیچ‌گونه تفاوتی.

اگر در مسئله توحید عبادتی را که می‌خواهیم انجام بدهیم به خاطر امام علیه السلام باشد آن عبادت باطل است، باید دوباره نماز را بجا بیاوریم. اگر امام زمان علیه السلام به ما بگویند: به خاطر من نماز بخوان برای خدا، یا حرف مرا گوش بده برای نماز خواندن و عبادت، آن عبادت باطل است. ما هیچ‌وقت به خاطر امام نماز نمی‌خوانیم. - التفات کردید چه می‌خواهم عرض کنم؟! - اگر بخواهیم به خاطر امام نماز بخوانیم باطل است. اگر بخواهیم به خاطر رسول خدا نماز بخوانیم نماز ما باطل است. فقط به خاطر «او» باید باشد و بس. اگر ما به خاطر اینکه حرف امام را زمین نگذاریم، با او رودربایستی داریم و از او خجالت می‌کشیم، بخواهیم به نماز بایستیم یا روزه بگیریم آن روزه ما باطل است.

ائمه علیهم السلام فقط وسائط‌اند، واسطه هستند. واسطه که برای خودش چیزی بر نمی‌دارد؛ شما یک مالی را به شخصی می‌دهید و می‌گویید: آقا این را برو به فلان شخص برسان. آن شخص در بین راه یک سومش را بردارد و می‌گوید: ما واسطه هستیم یک سومش را برمی‌داریم برای خودمان. در اینجا هیچ راه ندارد. در مسئله توحید خدای متعال هیچ شریکی و هیچ مانندی را ولو به مقدار یک میلی‌متر در حیطه توحیدیة خودش راه نمی‌دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اولین صادر عالم وجود است. یعنی وقتی که مقام ذات که بدون

هیچ گونه تعین و حد و رسم و کیفیتی است می‌خواهد خلق را به وجود بیاورد با جمیع اختلافات در انواع، از مجردات و از مادیات و حد فاصل بین این دو، با مراتب لانه‌ای که دارد. اولین وجودی را که خلق کرده است نفس مبارک پیغمبر اکرم است. یعنی بالاتر از این خلق در عالم وجود معنا ندارد که عرفا از او تعبیر می‌کنند به مقام واحدیت. یعنی مقامی که ذات پروردگار از مرحله هوهویت خود و مرحله لاحدی و لارسمی و مرحله‌ای که قابل اشاره نیست، قابل حکایت نیست، از او نمی‌توان خبر داد، زیرا موضوعش برای ما مشخص و شناخته شده نیست. و هر کس هم بگوید غیر از آنکه باطن او منمحي شده باشد در ذات احدیت، نمی‌تواند از این مسئله خبر بدهد. و آن کسی که منمحي شده و فنا پیدا کرده نمی‌تواند بیان کند! مشکل در اینجاست، چه عبارتی را بکار ببرد که حکایت از این مسئله کند!

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر  
من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش  
من آدمی که خوابی دیدم ولی در عین خوابی که دیدم گنگم، یعنی نتوانستم آن معنا را در ذهن خود بیاورم، چون عالی‌تر و بالاتر از ذهن است. فقط یک مطلبی را مشاهده کرده‌ام، یک چیزی را دریافتم و به قول ابن فارض رضوان الله علیه می‌فرماید:

يقولون لي صفها وانت بوصفها خبير  
اجل! عندي باوصافها علم  
صفاء ولا ماء، و لطف ولا هواً<sup>1</sup>  
و نور ولا نار و روح ولا جسم<sup>1</sup>

به من می‌گویند این مرتبه‌ای را که رفتی، این مقامی را که مشاهده کردی، این توحیدی را که دریافتی، بیا برای ما هم توضیح بده! حالا که ما دستان از آنجا کوتاه است، اقلاً تو بیا یک قدری برای ما راجع به این مسائل شرح بده، توضیح بده که چه خبر است. می‌گوید: بله، من اطلاع بر آن اوصاف دارم، اما چه جوری بیایم به شما بگوییم؟! چه قسم بیایم این عباراتی که این عبارات برای معانی مادی وضع شده و مردم در ارتباطات مادی خود جعل و وضع الفاظ را کرده‌اند، چطور من بیایم آن معانی را با این عبارات توضیح بدهم؟ مگر می‌شود؟!

یک بچه‌ای که در دو سه سالگی قرار دارد، وقتی که می‌خواهد یک سیخ یا میخی را در پرز برق بکند شما او را برحذر می‌دارید، این نمی‌فهمد. برای اینکه به او مطلب را برسانید چه می‌گویید؟ می‌گویید این برق دارد! الکتریسیته دارد! فرکانسی است که رفت و آمد می‌کند! او می‌نشیند فقط به شما نگاه می‌کند. پدر من امروز حالش خوب است؟! تابه حال این طوری با ما صحبت نمی‌کرد! برق است و الکتریسیته است و متصل به نیروگاه است و توربین و .... این حرف‌ها چیست که می‌زند؟! این غلط است این مطالب را نباید به آنها گفت. شما می‌آید مطلب را در سطح فکر او مطرح می‌کنید. اگر یک حکایتی خوانده باشید حالا من باب مثال

اگر یک لولویی در قصه‌ای، داستانی، یک تصویری دارد، می‌گویید: این تو یک لولو خوابیده، وقتی که دست بزنی گاز می‌گیرد. یا با همان فهمی که در خور سنّ و اقتضای سنّ اوست با او صحبت می‌کنید. چرا؟ چون این اصلاً در محیطی خارج از سعه و ظرف خود نمی‌فهمد. حالا شما می‌خواهید چه بگویید؟ الکتریسیته چیست؟ برق چیست؟ چه می‌فهمد؟

ایشان (ابن فارض) هم همین مطلب را به ما می‌گویند. می‌گویند متأسفانه قضیه شما و ما قضیه آن طفل دو ساله و آن مرد سی ساله است که به همه مطالب روز اطلاع پیدا کرده، حالا من به شما چه بگویم؟! حالا یک مقدار برایتان توضیح می‌دهم تا حدودی به دست بیاورید.

يقولون لی صفها و انت بوصفها خیر اجل عندی باوصافها علم

من به اوصاف آن مرتبه و به اوصاف آن مقام علم دارم، اطلاع دارم. صفاء و لا ماء صفاست، طراوت است، ولی آنجا آب نیست. ببینید هر جا که آب هست آنجا طراوت است. هر جا که آب نباشد آنجا خشکسالی است. در کویر چرا خشکسالی است؟ چون آب وجود ندارد. در بیابان‌های لایزرع چرا به آن کیفیت در آمده؟ چون آب نیست. هر جا آب باشد آبادانی هم طبعاً در آنجا به وجود خواهد آمد. اما آنجا یک جایی است که سراسر از انبساط و صفا و طراوت است، در نهایت طراوت و مافوق آنچه که تصور بشود، ولی آب وجود ندارد.

و لطف و لا هواً لطافت است ولی در آنجا هوایی نیست. ببینید! هر چه هوا بهتر باشد، اکسیژنش بیشتر باشد، لطافت در آن هوا بیشتر است. هر چه آن هوا و کیفیتش کمتر باشد لطافت در آن موقع ضعیف‌تر است. دیده‌اید گاهی اوقات در همین طهران وقتی که هوا کثیف می‌شود واقعاً شهر چه منظره‌ای پیدا می‌کند؟ چون هوا وجود ندارد، تنفس مشکل می‌شود. به جای اینکه انسان اکسیژن استنشاق بکند، تمام مواد سمّی و اینها را به ریه خودش می‌برد. آنجا لطافتی وجود ندارد. هوا نیست، ولی لطافت هست. نور هست در آنجا، ولی در آنجا نار نیست. نار یعنی آتش، مبدأ برای نور، حالا چه در زمان‌های گذشته که برق و این چیزها نبود که بوسیله آتش روشن می‌کردند، یا در اینجا که ماده آن اناره تفاوت می‌کند، آن ماده وجود ندارد. و روح و لا جسم در آنجا روح هست ولی ماده‌ای وجود ندارد، جسم و ظاهری در آنجا نیست.

حالا من این مطالب را که ایشان بیان کردند برای شما بیان کردم. شما چه به دست آوردید؟ در آنجا چیست؟ اینجا است که مرحوم آقا - رضوان الله علیه - بارها به خود حقیر فقیر سراپا تقصیر وقتی که ما از ایشان راجع به این مطالب سؤال می‌کنیم می‌فرمودند: آقای آقا سید محسن "حلوای تن تنانی، تا نخوری ندانی!" قضیه این است. ان شاء الله خدا قسمت کند.

این مقام که مقام ذات احدیت است وقتی که اولین خلق را می‌خواهد به وجود بیاورد که عبارت است از نفس مبارک پیغمبر که آن نفس، واسطه بین مقام ذات و بین سایر خلایق است غیر خودش، تمام خلایق در

عالم وجود به واسطه این نفس به وجود آمدند. چطور اینکه شما کارهایی را که انجام می‌دهید به واسطه نفس خودتان این اعمال را در خارج انجام می‌دهید و کارهای شما مخلوق شما به واسطه نفس است. تمام آنچه که در عالم وجود اتفاق افتاده از دریچه نفس پیغمبر گذشته است. بر این مسئله هم روایات دلالت دارد و هم ما می‌توانیم حتی از نقطه نظر عقلی بر این مطلب برهان اقامه کنیم. حالا دلیل عقلی، خود ذات پیغمبر را نمی‌تواند شامل بشود اما مانند او را ممکن است.

علی‌کل حال حتماً باید یک واسطه‌ای برای تنزل مقام ذات در مقام اسماء و صفات وجود داشته باشد که خود او هم مخلوق خداست. مخلوق یعنی چه؟ یعنی غیر. ذات نیست اما جدا شده از ذات است. نه اینکه جداست همان طوری که ما با هم جدا نشسته‌ایم، این کفر و شرک است. این رسول خدا با این مقامی که دارد در مرتبه توحید و یکتاپرستی جایی ندارد. این عبادتی که ما می‌خواهیم انجام بدهیم، حتی خود رسول خدا هم که علت موجد و علت خلق ماست در مقام عبادت نباید مورد توجه قرار بگیرد. اینکه بعضی از درویش یک خبر و روایتی را درآوردند که می‌گویند: **وَاجْعَلْ قَبْلَ كُلِّ صَلَوةٍ أَحَدَ الْأَئِمَّةِ مُسْتَعِينِكَ** این روایت دروغ است. قبل از اقامه بستن نماز، باید یکی از ائمه را در مقابل خود قرار بدهی، جلوی چشم خودت بیاوری و بعد به اقامه نماز مشغول بشوی. این حرف درویش‌هاست، توجه نکنید.

امام علیه السلام می‌گوید: برای اقامه بستن شما به هیچ ذاتی نباید توجه کنید. منی که واسطه برای وجود تو هستم، در مقام عبادت نباید مد نظر تو قرار بگیرم. بله، این معنا هست که ما باید در باطن خود و در آتجاه خود بسوی پروردگار، ائمه علیهم السلام را به عنوان وسیله و راه در نظر بگیریم. بدون ولایت امام علیه السلام عمل ما به اندازه ذره مثقالی ارتقاء ندارد. به غیر از ولایت امام علیه السلام به اندازه سرسوزنی عمل ما پذیرفته نخواهد شد. جدای از ولایت امام زمان علیه السلام به اندازه یک سرسوزنی قدرت برای ارتقاء به آن عالم را ما نداریم. این مسئله به جای خود محفوظ.

صحبت در این است که در مقام عبادت و توجه به خود خدا و به ذات پروردگار در آن مقام، امام علیه السلام هم نباید مورد توجه ما قرار بگیرد. وقتی که می‌گوییم **الله اکبر**؛ نظر فقط باید منحصر بشود در خود ذات بدون هیچ واسطه و بدون هیچ امر دیگر. این همان نقطه فرق و اشتراک بین شیعه حقه و بین افراد منحرف از شیعه مانند شیخیه، پیروان شیخ احمد آحسانی و افراد دیگری است که اینها در مقام عبادت، امام علیه السلام را در مقابل پروردگار قرار می‌دهند و می‌گویند: چون ما نمی‌توانیم مستقیماً با خود ذات ارتباط برقرار کنیم پس ما باید در مقام عبادت به امام متصل بشویم، امام ما را به خدا متصل می‌کند! در اینجا یک واسطه در مقام عبادت برای مرتبه توحید قرار می‌دهند و این عین شرک است.

گرچه ما در مرتبه وجود و در مرتبه بقای وجود حدوثاً و استمراراً بدون ولایت امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء امکان ندارد یک پلک به هم بزنیم، حتی یک خطور در ذهن ما بیاید. این تمامش در مقام وجود و

بقاء وجود است. اما در مقام عبادت، خود امام علیه السلام می فرماید: وقتی که می خواهی بگویی الله اکبر من را نباید در نظر بیاوری، خدا را باید در نظر بیاوری. این فرق بین مکتب حق و بین سایر ملل و نحلی است که از پیش خود سلیقه های متفاوت و آراء متفاوت بر این مکتب اضافه کرده اند و او را از مسیر حق و صحیح بیرون آورده اند. این مکتب مکتب حق است.

بنابراین این مسئله در تمام احکام اسلامی و در تمام ... امروزه می گویند برای چه ما الان دین داشته باشیم، حرف فلان شخص را بپذیریم؟! ما می خواهیم خودمان مستقیماً با خدا روابط برقرار کنیم، خودمان می خواهیم مستقیماً با خدا توجه برقرار کنیم! این مسئله که ما خودمان می خواهیم، یک قسمتش درست است؛ ما مستقیماً باید با خدا ارتباط برقرار کنیم، ولی ارتباط با خدا راه دارد. ارتباط با خدا استعداد می خواهد، ارتباط با خدا بصیرت و بینایی می خواهد. در اینکه ما باید مستقیماً با خود خدا ارتباط برقرار کنیم، در این حرفی نیست.

علت انفصال عامه و اهل تسنن از مکتب حق و مکتب واقع و مکتب اهل بیت این است که آنها می گویند: ما بدون امام علیه السلام هم می توانیم با خدا ارتباط داشته باشیم. ائمه می گویند: ما کی گفتیم که شما با خدا ارتباط نداشته باشید؟! شما باید با ما ارتباط داشته باشید؟ ما کی این حرف را زدیم؟ ما کی آمدیم گفتیم شما به جای اتّجاه به قبله، به منزل ما و به شخص ما نماز بخوانید؟ ما کی گفتیم شما به جای آن نیت توجه به توحید به ما توجه کنید؟! به من امام صادق توجه کنید؟! به من امام باقر توجه کنید؟! کی یک همچنین حرفی را زدیم؟ ما کی گفتیم به جای عبودیت پروردگار، عبودیت ما و طوق بندگی ما را به گردن خود بیندازید؟ کدام یک از روایات ائمه بر این مسئله دلالت می کند؟

امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و افرادی را که قائل به الوهیت او بودند، آن افراد را اعدام کرد. اول آنها را نصیحت کرد، مطلب آنها را باطل کرد، حجّت آنها را از دست آنها گرفت، ولی وقتی دید آنها روی پای خودشان ایستادند، آن موقع حکم اعدام نسبت به آنها اجرا کرد. من علی یک فردی هستم مانند سایر افراد. چرا شما مرا در مقابل آن حقیقت واحده قرار می دهید؟ حالا چون بعضی از کارهای غیر عادی انجام می دهم؟! کارهای غیر عادی را انجام می دهم اما من انجام نمی دهم، اوست که در این ظهور دارد انجام می دهد.

التفات می کنید! این مطالبی را که خدمتان عرض می کنم برای حل معمّای ارتباط خانوادگی بین زن و شوهر نقش کلیدی دارد.

امیرالمؤمنین می فرماید: **أَنَا مَا قَلَعْتُ بَابَ الْخَيْرِ بِالْقُدْرَةِ الْبَشَرِيَّةِ**<sup>1</sup> من باب خیر را با قدرت بشری نکردم. - الان بالاترین جرثقیل ها هم اگر بیاید شاید نتواند. الان جرثقیل های خیلی [بزرگی] آمده، من نمی دانم

1. بحار الانوار، ج 40، باب 98، ص 318. با اختلاف در عبارت (ما قلعت باب خیر بقوة جسمانية بل بقوة ربانية)

می‌تواند آن را در بیاورد - ولی یک دری بود این در عادی نبود. در بعضی از اخبار آمده - نمی‌دانم درست است یا نه - چهل نفر می‌بایست این در را باز کنند و ببندند. حداقل ده، بیست نفر نیاز بود بر اینکه یک همچنین در قلعه‌ای را بتوانند حرکت بدهند، روی پاشنه خودش بچرخانند. آن وقت امیرالمؤمنین این در را می‌کند و بعد در بالای دست خودش نگه می‌دارد، و از آن خندق همین‌طور افراد و لشگر بیایند عبور می‌کنند و می‌روند. چه کسی یک همچنین کاری می‌تواند انجام بدهد؟ این چه قدرتی می‌تواند انجام بدهد؟

یا اینکه امیرالمؤمنین که اشاره می‌کند به کوه و از کوه شتر بیرون می‌آید مانند شتر صالح، در آن داستان عجیب و غریبی که آن شخص از رسول خدا، آن طلب را داشت و گفت: کی می‌تواند این طلب من را اداء کند؟! امیرالمؤمنین آمد و به کوه اشاره کرد و شتر بیرون آمد. و سایر معجزاتی که پیغمبر کردند، انبیاء کردند، حضرت عیسی کرده، مگر حضرت عیسی کم کاری می‌کرد؟ گل درست می‌کرد مانند پرنده، به او عنایت می‌کرد، این پرواز می‌کرد و در آسمان حرکت می‌کرد. همه هم می‌دیدند. چه کسی می‌تواند یک همچنین کاری انجام بدهد؟ حالا چون حضرت عیسی این کار را کرده، باید نصاری قائل به الاهیّت او بشوند و او را خدا بدانند؟ یا اینکه چون امیرالمؤمنین علیه السّلام این کارها را انجام می‌داد، باید مردم علی‌الّهی بشوند و او را الهی در قبال همان واحد حقیقی و یکتای بی‌همتا بدانند؟ نه، در مکتب انبیاء الّهی این مسئله کاملاً حل شده و آن این است که در تمام عوالم وجود، یک اراده و یک قدرت و یک اختیار حاکم است و آن اراده و قدرت است که در موارد مختلف ظهور مختلف دارد.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید      دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد<sup>1</sup>

حالا آن عنایت تعلّق گرفته از این کالبد و جسم حضرت مسیح این عمل به وجود بیاید، فردا تعلّق می‌گیرد از جسم یک نفر دیگر به وجود می‌آید، پس فردا تعلّق می‌گیرد از یک نفر دیگر، و این مسئله به اراده و اختیار اوست و یک قدرت است که دارد ظهورهای متفاوتی انجام می‌دهد.

پس بنابراین در مکتب امیرالمؤمنین، این امیرالمؤمنین نیست که این کار را انجام می‌دهد، خداست که از این دریچه دارد کار را انجام می‌دهد. لذا (امیرالمؤمنین) می‌گوید: من کاره‌ای نیستم. و راست هم می‌گوید. واقعاً هم علی کاره‌ای نیست، واقعاً هم رسول خدا کاره‌ای نیست. ما تابه‌حال رسول خدایی را تصوّر می‌کردیم که در مقابل خداست! ما به هیکل رسول خدا نگاه می‌کردیم اما به آن دست پشت پرده‌ای که رسول خدا را رسول کرده است توجّه نداشتیم! چه شخصی و چه ذاتی رسول خدا را به این قسم در آورده؟ خودش؟! خودش وقتی که از مادر متولّد شد توانست شق القمر بکند؟! خودش وقتی که از مادر متولّد شد توانست سنگ ریزه‌ها را به صدا در بیاورد؟! خودش وقتی که از مادر متولّد شد توانست درخت را به شهادتین وادارد؟! یا نه، ظهوری بود از ظهورهای پروردگار که عنایت الّهی شامل حال او شده است و او را در مقام تربیت و عمل به



مرتبه‌ای رسانده است که می‌تواند عملی انجام بدهد که خدای متعال بلاواسطه آن عمل را انجام می‌دهد.

این در غیر رسول خدا هم هست؛ عِبْدِي اطعني حَتَّى اجعلك مثلي او مثلي، اقول لشيء كُن فيكون و تقول لشيء كُن فيكون<sup>1</sup> عبد من، نه فقط رسول خدا، عبد من، همه شما، شمایی که در اینجا نشست، عِبْدِي اطعني اطاعت مرا بکن تا اینکه همگونه و همانند من بشوی، نه در مقام ذات بلکه در مقام فعل. در مقام فعل همان‌طور که از من افعال سر می‌زند، از تو هم سر می‌زند. من به شیء می‌گویم: باش، می‌شود. تو می‌گویی باش، خواهد شد. هیچ تفاوت نمی‌کند. چرا؟ چون همه اینها از یک ریشه و از یک نشأت به وجود می‌آید.

وقتی رسول خدا اشاره به ماه می‌کند و آن را دو نصف می‌کند، خداست که دارد این کار را انجام می‌دهد. منتها ما آن چشم باطن را نداریم نگاه به این قیافه رسول خدا می‌کنیم می‌بینیم این دارد اشاره می‌کند، و درست هم هست. هم رسول خدا این کار را می‌کند و هم «او» این کار را انجام می‌دهد. رسول خدا انجام می‌دهد بالأخره ما شکل و شمایل رسول خدا را داریم مشاهده می‌کنیم، اشاره او را داریم مشاهده می‌کنیم، قابل انکار نیست. «او» این کار را انجام می‌دهد؛ او این نیرویی را در این به وجود آورده که این را انجام بدهد. آن منشأ را پیچش را ببندد هرچه رسول خدا اشاره کند نمی‌تواند کاری کند. کره ماه هم برود نمی‌تواند این کار را بکند، حالا چه برسد از زمین. آن نیرویی که آمده در نفس رسول خدا و اشاره می‌کند آن نیرو از چشمان ما مخفی است.

امام رضا علیه السلام که وقتی اشاره می‌کند آن عکس شیری که بر پرده است تبدیل به یک شیر می‌شود، چه کسی این کار را انجام می‌دهد؟ امام رضای تنهای بدون خدا دارد انجام می‌دهد؟ آن امام رضا نمی‌تواند حتی یک لقمه بردارد. اگر امام رضای متصل به ولایت خدا دارد این کار را انجام می‌دهد، پس آن حقیقت واقعی، آن حقیقتی که در پس پرده از چشمان ما مخفی است، الان این کار را انجام می‌دهد منتها از چشم امام رضا که مخفی نیست دارد انجام می‌دهد. اگر در کنار امام رضا هم یک عارفی بنشیند و کار امام رضا را تماشا کند، احساسی می‌کند ماورای احساس من و شما، احساس ما محصور و مغلول، بسته شده در عالم ظواهر است، احساس و تفکر ما محبوس در عالم ماده و ادراکات عامیانه دور از حقیقت است، این احساس ماست. می‌گوییم: عجب! نگاه کن بین یک آدم معمولی از عکسی که در پرده هست، یک شیر درست کرد - چشم بندی هم نبود - آمد ترتیب طرف را داد و زمین را هم لیسید و بعد وقتی که قضیه تمام شد، مأمون هم غش کرد افتاد و وقتی که به حال آمد دید نه هیچ خبری نیست.

یک نفر از هند آمده بود کارهای عجیب غریب می‌کرد. امام علیه السلام نشسته بودند مشغول غذا خوردن، آن آدم شعبده‌باز یک کاری می‌کرد که حضرت تا می‌خواستند نان بردارند نان یک متر می‌رفت

آنطرف تر. دوباره حضرت می‌خواستند یک نان بردارند لقمه بگیرند، دوباره آن نان را تصرف می‌کرد. قدرت داشت - مگر الان نیستند؟! مگر الان در هند نیستند؟! قطار را نگه می‌دارند. قطار را از حرکت باز می‌دارند.

یکی از دوستان ما خودش برای مرحوم پدر ما تعریف می‌کرد می‌گفت: من از بمبئی داشتم به یکی از شهرها می‌رفتم. در ایستگاه راه آهن ایستادیم، هرچه تأمل کردیم قطار حرکت نکرد، یک ساعت بیشتر طول کشید. بعد متوجه شدیم این راننده قطار، لوکوموتیوران، به یک آدم ژنده پوشی که در کنار ایستگاه نشسته بود اهانت کرده؛ یک خیاری خورده پوستش را روی سر او انداخته - تقریباً این قضیه حدود سی سال پیش است. من یادم است که ایشان یک سفری به آلمان رفته بود و هند و جای دیگر و بعد برگشته بود. یکی از جریاناتی که دیده بود این بود - می‌گفت: یک ساعت ما در قطار بین بمبئی و بین یک شهر دیگر همین‌طور ایستاده بودیم. بعد متوجه شدیم. آمدیم به آن شخص ژنده پوش که در همان کنار نشسته بود، به نظر فقیر می‌آمد، هرچه گفتیم اعتنا نکرد. آخر این راننده قطار مجبور شد بیاید کفش‌هایش را در بیاورد، پابره‌نه، مؤدب، مثل بچه‌های خوب دستش را هم بگذارد به سینه‌اش، آمد پای این فقیر ژنده پوش را بوسید. این دستش را بلند کرد همین‌طوری زد توی سرش همین‌طوری یعنی برو. رفت و روشن کرد راه افتاد.

مگر این کار را نمی‌کنند؟! اینها به خاطر ریاضت و قدرت نفسی که پیدا می‌کنند می‌توانند این کارها را انجام بدهند. در اینجا هم هست، در سایر جاها هم هست. این یک مسئله عادی است. قدرتی است که خداوند به نفس داده، منتها این بیچاره‌های بدبخت این قدرت را در همین مسائل عالم صورت و مثال و تصرفات در ماده به کار می‌برند و از آن در حقیقی و کیمیای واقعی که معرفت الهی است خودشان را محروم می‌کنند و در قیامت دستشان خالی و به اندازه سرسوزنی هم در آن طرف اجر ندارند. این بین آن مکتب و بین مکتب اهل بیت که می‌گوید: بیا این نیرو و توانت را در اینجا بگذار، تو که داری زحمت می‌کشی بیچاره! اقلاً یک زحمتی بکش نفعی ببری، به یک مرتبه و مقامی برسی که به درد آن طرفت بخورد و برای آن طرفت مفید باشد.

این جناب مأمون هم فرستاده بود یک همچین آدم نفهمی را از هند آورده بودند که با امام علیه السلام بازی کند. حضرت مشغول ... و بقیه هم نشسته بودند می‌خندیدند دیگر. منتظر یک همچین جلسه‌ای بودند. وقتی دو سه مرتبه این کار را کرد، امام علیه السلام دید نه، دیگر اینجا جایش نیست. بخواهد ساکت بنشیند و امامت را اینها دست بیندازند؟! یک مرتبه یک شیری به همان پرده مأمون که در آنجا آویزان بود حضرت اشاره کرد و فرمود: یا اسد الله خذ عدو الله<sup>1</sup> ای شیر خدا دشمن خدا را بگیر! این شیر روی پرده - که یک عکس است، روی هم رفته یک سیر هم رنگ صرف این پرده نشده - تبدیل به یک شیر شد پانصد کیلوگرم که یک

همچنین شیرری توی هیچ باغ وحشی هم پیدا نمی‌شود. آمد و به یک طرفه‌العینی تمام آن مرتیکه را در شکم خودش کرد. مأمون غش کرد و افتاد و بقیه همین‌طور به حال [وحشت]، حضرت هم همین‌طور سر جایشان. بعد آن شیر آمد نشست پیش حضرت، گفت ترتیب این مأمون را هم بدهم یا نه؟ حضرت فرمودند: نه دیگر. وقتی که مأمون به حال آمد، حضرت فرمودند ... آن وقت این مأمون که این امام را می‌شناسد، زهر می‌دهد، سم می‌دهد. می‌بینید بشر به کجا می‌رسد! تو که خودت با چشمت داری می‌بینی! چشم‌بندی که نبود، با چشمت که داری می‌بینی. انسان حق را می‌بیند، دو دو تا چهارتا، زیرش می‌گذارد. این‌طوری به این کیفیت.

بعد مأمون رو می‌کند به حضرت: تو را به جدّت قسم - حالا دیگر دست به دامن جدّش شده - این مرد را برگردان. حضرت فرمودند: اگر آنچه را که عصای موسی بلعید، آن طناب‌هایی را که سحره انجام می‌دادند، من هم این را برمی‌گردانم. یعنی دیگر رفت. دیگر فاتحه‌اش را بخوان دیگر! قضیه‌اش تمام شد.

حالا این امام علیه السّلام که این کار را انجام داد، آیا این امام رضا انجام داد یا خدا انجام داد از این قالب؟ فوری بگویید: خدا. خدا انجام داد. مبدا بگویید: امام علیه السّلام انجام داد و خدا را در نظر نیاورید! که حضرت می‌گوید اگر می‌خواهید این را بگویید، اصلاً برای زیارت من نیاید، برای زیارت من نیاید! اگر می‌خواهید بیایید فقط مرا واسطه باید بدانید. آن وقت من می‌شوم امام شما، آن وقت می‌شوم رهبر شما. وقتی که مرا که تمام تصرّفات در عالم وجود از من امام رضا ساخته است؛ هرچه شما می‌خواهید تصوّر کنید، شما الان بگویید. شما هر تصوّری می‌خواهید بکنید، ببینید امام رضا می‌تواند انجام بدهد یا نه؟ هرچه می‌خواهید تصوّر کنید. بهشت بسازید، به یک طرفه‌العینی من تمام هشت طبقه بهشت را می‌سازم. به یک اشاره من امام رضا تمام عالم کن فیکون است. ولی حضرت دارد می‌گوید تمام اینها با اراده اوست بدون او من صفرم، بدون خدا من صفرم، حتی یک هم نیستم. اگر یک باشم، دیگر امام شما نیستم.

پس نهایت مسئله احکام و تربیت عالم تشریع برای رسیدن به این نقطه است که ما عبادات و احکام را منحصر در مبدأ توحید بدانیم و فقط خدای متعال را برای این مسئله مورد توجّه قرار بدهیم. این منظور از احکام اسلام است و بس. ولی صحبت در اینجا است در این مسئله شک نداریم که عبادت راه دارد. در این وادی خطرات وجود دارد، مهالکی وجود دارد، احتیاج به بینایی و بصیرت دارد. این بینایی و بصیرت را باید از کجا بگیریم؟ از در خانه اهل بیت باید بگیریم. تمام جاهای دیگر ظلمت محض و جهالت محض و نادانی محض است. فقط و فقط مکتب اهل بیت است که می‌تواند انسان را به آن نقطه تکاملی و رشد خودش برساند و بس. همه بقیه بر باطلند. ولی باید توجّه به این داشته باشیم که نهایت حرکت ما کجاست؟ آیا عبودیت امام است یا عبودیت خدا؟ امام هیچ وقت نمی‌گوید بیایید عبد من بشوید!

خدا در قرآن به حضرت عیسی می‌گوید: تو گفتی به حواریون که بیایند تو را عبادت کنند؟! **أَأَنْتَ قُلْتَ**

**لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ ... (المائدة، 116)** تو گفتی مرا خدا بپندارند؟ بعد حضرت عیسی می‌گوید **إِنْ كُنْتُ**

**قُلْتُمْ فَقَدْ عَلِمْتُمْ** اگر من گفتم تو بهتر می‌دانی. کی من یک همچنین حرفی را زدم؟ من آمدم برای اینها دوتا معجزه کردم، اینها به انحراف کشیده شدند. آمدم دوتا مسئله غیر عادی به اینها نشان دادم، آنها تو را کنار گذاشتند و به من گراییدند. کی من یک همچنین حرفی زدم؟

عجیب است واقعاً، این انسان واقعاً خیلی عجیب است. اگر پیغمبر بیايد بگوید که خدا را عبادت کنید، می‌گوید: دلیل بیاور، تا اعجاز نکنی ما تو را نمی‌پذیریم! بسیار خب. نیاز به اعجاز ندارد، شما نگاه به آسمان و زمین بکنید خود همه اینها اعجاز است. آیا ما که الان در اینجا نشستیم اعجاز رسول خدا را دیدیم؟ واقعاً الان در خودمان فکر کنیم پیغمبر ماه را دو نیمه کرد ما که این را ندیدیم. پیغمبر من باب‌مثال درخت را به صدا درآورد و واقعاً هم کرد، چشم‌بندی هم نبود. ما که ندیدیم! ما از این معجزات هیچی ندیدیم، چه دیدیم؟ ما یک قرآن داریم و آن وجدان بیداری که ما را معتقد به صانع اول و خلاق آسمان و زمین می‌کند. این را ما الان داریم و الا معجزه‌ای را ما ندیدیم! حالا پیغمبر می‌آید به آن مردم می‌گوید که بیايد ایمان بیاورید. تو هم مانند یکی از افرادی دیگر معجزه بیاور! بسیار خب. معجزه می‌آورند علی‌اللهی می‌شوند! ما دیگر این وسط چه کار کنیم؟ از یک طرف می‌گوییم که نیاز به معجزه ندارد. شما خودتان بیايد بگردید، احکام را ببینید، آیات قرآن را ببینید، اگر می‌توانید مانند آیات قرآن بیاورید شما هم بیاورید. وقتی که تسلیم می‌شوند می‌گویند حالا این معجزه! اگر راست می‌گویی حالا بیا تصرف کن، تصرف در کائنات بکن.

پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه می‌آیند برای افراد معجزه می‌کنند. حالا خودشان دارند می‌گویند: بابا ما نیستیم. با چه زبانی بگوییم؟ امضاء می‌دهیم به شما، ما نیستیم. «او» دارد این کار را انجام می‌دهد از قالب ما، «او» دارد این مطلب را انجام می‌دهد ولی درعین حال همین که این کار را انجام می‌دهند: نه تو خدایی! عجب مصیبتی داریم! معجزه بیاورد یک اشکال دارد، معجزه بیاورد یک اشکال دیگر دارد. کی آدم باید واقعاً یک استقامت فکری برای او پیدا بشود که بین باطل و بین حق، میز به وجود بیاورد، نقطه فاصل به وجود بیاورد و بتواند حق را از باطل تشخیص بدهد؟ این ملاک برای احکام است.

بر این اساس خدای متعال می‌فرماید: **قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ (سبأ، 46)** بگو ای رسول ما به مردم، که تمام کارهایتان را فقط باید برای خدا انجام بدهید. فقط و فقط باید برای خدا باشد و یک کاری را نباید برای دیگری انجام بدهید. اگر یک مرد کاری را انجام می‌دهد باید این کار او را برای خدا در نظر بگیرد، نه برای صرفاً خوش آمدن عیال و اهل خانواده، خدا را باید در اینجا در نظر بگیرد، چون خدا گفته.

همان‌طوری که در جلسه قبل عرض شد محبت به زن و فرزند یکی از اساسی‌ترین مسائلی است که در مسائل تربیتی اسلام مورد توجه قرار گرفته، اما این محبت نباید مانع برای پرستش او بشود. نباید در جایی که بین این محبت و بین اراده و عمل به تکلیف فاصله می‌افتد و مانع می‌خواهد ایجاد بشود، انسان این را ترجیح بدهد. این می‌شود **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ** برای خدا قیام کنید.

زن، شوهر خود را دوست دارد باید هم دوست داشته باشد، به نهایت درجه هم باید دوست داشته باشد. ولی نباید این دوست داشتن باعث بشود که اگر شوهر او را امر به خلاف شرع کرد اطاعت کند. نخیر، باید بایستد. مرد باید زن خود را دوست داشته باشد در نهایت درجه محبت هم باید دوست داشته باشد، اما نباید باعث بشود اگر زن درخواستی از شوهر کرد که مخالف با مرام و مکتب حق باشد بپذیرد. **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ** هر چیز به جای خودش محفوظ. محبت باید باشد و نباشد در آن منزل ظلمت است. اگر در خانواده ای محبت نباشد، در آن خانواده ظلمت است، کدورت است. شیاطین در آن منزل راه پیدا می کنند و ملائکه از آن منزل رخت برمی بندند. این به جای خود محفوظ. اما این مسئله نباید باعث بشود که این محبت مانعی بین انسان و بین پروردگار ایجاد کند. نباید این طور باشد. این می شود **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ**.

در یک همچنین ظرفیتی است که زن و مرد و افراد خانواده به مراتب کمالی خودشان دست پیدا می کنند، به آن مراتب وجودی خودشان می رسند. روی این جهت نباید برای مرد، عبادت پروردگار و عمل به تکالیف پروردگار موجب بشود که از مسائل زندگی کنار بماند، این غلط است. یا اینکه به زن توجه نکند، آنچه که مورد نیاز اوست برآورده نکند، آنچه که مورد تقاضای اوست و تقاضای طبیعی یک زن است که از مرد بخواهد، مرد ترتیب اثر ندهد. این خلاف است. این همان معنای **نُؤْمِنْ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ (النساء، 150)** است. انسان بعضی از موارد را می گیرد و بعضی را رها می کند.

به امیرالمؤمنین گفتند: فلان کس اهل و عیال خودش را ترک کرده و رفته در یک بیابان، در کوهی در آنجا دارد خدا را عبادت می کند. حضرت صدایش کردند و گفتند: در گوش تو باید اذان بگوییم، تو از اسلام برگشتی. کدام خدا و کدام رسولی آمده گفته که تو زن و بچه ات را ول کنی و بعد بلند شوی بروی خدا را عبادت کنی؟! آن خدایی که عبادت خدا را در بیرون از منزل می خواهد آن خدا نیست، آن خدای پرداخته ذهن توست. خدا آن خدایی است که می گوید در منزل باش و به زن و بچه ات برس و به تقاضای مثبت آنها پاسخ بده و در همان جا هم من را عبادت کن، این خداست. نه خدای کشکی، نه خدای من در آری، نه خدایی که آن خدا انسان را از مسائل اجتماعی و مسائل خانوادگی و مسائل حیاتی جدا می کند. آن خدا نیست، آن زاییده فکر است. آن عبادتی را که شما برای این خدا داری انجام می دهی آن عبادت خودت است و آن عبادت نفست است و آن عبادت خیالات است نه عبادت او. او می گوید آنچه که من می گویم، تو می گویی آنچه که من فکر می کنم و این دوتا است. او می گوید باید به عیالت احترام بگذاری، باید درخواست شرعی او را بپذیری، اگر تقاضای شرعی از تو می کند او را مسخره نکنی، او را استهزاء نکنی. روح ایمان را به جای اینکه در زن خود پیرورانی، خاموش نکنی. آن روزنه های رشد او را با افکار عامیانه و جاهلانه خود نبندی. آن مسائلی را که می تواند او را به این طریق سوق بدهد با اختلاف در سلیقه خود، آن مراتب را بر او خراب نکنی. این مسائلی است که ما در روز قیامت باید پاسخگو باشیم.

شنیدم بعضی‌ها به من می‌گفتند که - در نامه و در صحبت‌هایی که می‌کردند - آقا میهمان مرد می‌آید منزل، ما چادر سرمان می‌کنیم برویم در یک اتاق دیگری، شوهر ما را وادار می‌کند بیا بایست سلام عليك كن، دست هم بده! دست شما درد نکند، عجب! این بود شریعت پیغمبر؟! حالا که خود زن می‌خواهد خودش را در تحت عفاف نگه دارد، من و شما نگذاریم؟ حالا که او خودش را می‌خواهد در تحت حراست نگه دارد ما نگذاریم؟ بلند شو بیا با پسر عمه‌ات حرف بزن، بلند شو بیا با پسر خاله‌ات حرف بزن! دست شما درد نکند، خیلی ممنون! به جای اینکه ما آنها را سوق بدهیم بر این مسائل، حالا خودشان دارند می‌آیند آن راهی را که پیدا کرده‌اند، نفسشان آن حقیقت را دارد می‌پذیرد، ما بیاییم بر خلاف این آنها را حرکت بدهیم؟ خدا فردا پدر ما را درمی‌آورد.

اینها مسائلی است که ما آنچه را که از واقع برداشت کردیم، در اختیار برادران و رفقا قرار می‌دهیم. آنچه را که از متن اصیل روایات بدون دست کاری افکار جاهلانه و تخیلات عامیانه و سیاست بازی‌ها و مصالح دنیوی، بدون اینها، و الا بقیه هم چیزهای دیگر بلدند، کم از دیگران که نیستند. آنهایی که این مطالب را می‌گویند بالأخره آنها هم در همین اجتماع بزرگ شدند، شاید از بقیه که مدعی هستند با مسائل اجتماعی بیشتر سروکار داشتند، ولی باطل است و اشتباه است.

یک شخصی از امریکا برای من یک نامه‌ای داده، یک زن یهودی - التفات کنید - در ضمن سؤالاتی که می‌کرد سؤالش این بود: برداشت من نسبت به مسائل و سعادت یک زن این است - ببینید درست است یا نه؟ - به اعتقاد من سعادت برای زن وقتی تأمین می‌شود که ببیند آنچه که شوهر او می‌گوید او را بپذیرد، گرچه مخالف نفس او باشد. بفرمایید! این یک زن یهودی و تحصیل کرده و پزشک و چند تخصص پزشکی دارد. این یک فرد یهودی است، دارد این طور تفکر می‌کند. من به او گفتم که سؤالی از شما می‌کنم: اگر شما که این تخصص‌ها را دارید، این زحمات را کشیدید - دو سه تا تخصص در همان پزشکی دارد - شما اینها را انجام دادید، فرض کنید که الان شوهر شما بگوید در منزل بنشین - دو تا بچه داشت، یک پسر و یک دختر - و اینها را تربیت بکن و نرو، انجام می‌دهی؟ گفت: همین لحظه تمام کارهایم را کنار می‌گذارم. گفتم بارک الله! تو مسلمانی، کی گفته تو یهودی هستی؟ تو مسلمانی، یهودی ما هستیم که آنچه که از امامان می‌شنویم کنار می‌گذاریم و می‌گوییم اگر او هم بیاید این حرف را بزند، ما قبول نمی‌کنیم!

اینکه می‌گوییم احکام اسلام بر پایه فطرت است این است. آن زن یهودی الان فطرت دارد، از احکام ائمه خبر ندارد، ولی وقتی به فطرتش نگاه می‌کند می‌بیند. نه! رفته همه جا را هم گشته، در جاهایی دست انداخته که بسیاری از ماها هم نرفتیم در آنجا دست بیندازیم، ولی در تمام اینها به این نکته می‌رسد. می‌گوید: من سعادت خودم را در این می‌بینم که شوهر من آنچه که می‌گوید بپذیرم و بچه‌هایم را اداره کنم. اینها مهم هستند، اینها فردا می‌خواهند در جامعه بیایند. ببینید، همانی را که روایات می‌گوید. پس روایات نیامده خلاف

بگویند، روایات آمده نیازهای فطری بشر را مطرح می‌کند، نیازهای واقعی را دارد مطرح می‌کند. امثال اینها یکی دو تا نیستند.

ما نباید کاری انجام بدهیم که در ارتباط با محیط عائلی خود، روزه‌های رشد دینی آنها را ببندیم. خیلی این مسئله مسئله مهمی است. همین‌طور زن نباید باعث بشود که پرداختن به مسائل عبادی او را از پرداختن به مسائل دیگر زندگی باز بدارد. عبادتی را که زن انجام می‌دهد باید آن عبادت در راستای اطاعت از خدا شکل گرفته باشد و الاّ چندان فائده‌ای ندارد؛ قرآنی که می‌خواند باید بداند که این قرآن را برای که می‌خواند. نافله‌ای که می‌خواند باید بداند که این نافله را برای که می‌خواند، برای خدا می‌خواند. اگر شوهر تو بگوید الان نافله نخوان و برو فلان غذا را درست کن! این زن باید برود فلان غذا را درست کند، نباید نافله بخواند. نافله را می‌تواند با خودش در راه هم بخواند. موقعی که دارد آشپزی می‌کند می‌تواند نافله را بخواند. ثواب او را درست به همین مقداری می‌دهند که بایستد بخواند. مگر خدا نباید قبول کند؟ خدا می‌گوید اگر برای من می‌خوانی، من می‌گویم باید این را انجام بدهی.

شوهر می‌تواند زن را از انجام مستحبات نهی کند. زن می‌خواهد روزه مستحبی بگیرد، شوهر می‌تواند بگوید نباید بگیری و زن نباید بگیرد. جائز نیست، نمی‌تواند بگیرد. حالا بعضی‌ها هستند - ان شاء الله در میان ما که نیستند - می‌خواهند بر همان افکار و سلیقه و خط و مشی خود حرکت کنند، بعد از آنجا که می‌بینند نمی‌توانند به ندای وجدان خودشان پاسخ بدهند. چگونه از عهده پاسخ به تمرّد از احکام خدا بربایند، خودشان را می‌آورند به عبادات متمایل می‌کنند. نه جان من! این ره که تو می‌روی به جای دیگر است ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی.

شوهر می‌گوید این را انجام نده این عمل را انجام بده، این کار را انجام نده. بعد برای اینکه از این منظور تو انجام می‌دهی بعد برای اینکه خودت را راحت بکنی می‌آیی هی نافله می‌خوانی، هی نماز می‌خوانی، هی حرم می‌روی، هی قرآن می‌خوانی، نه، تمام اینها در راستای نفس قرار می‌گیرد. درست مثل اینکه در زمان حج ... ما در حج حکمی که داریم این است: مرد در موقع احرام روی سرش را نباید بپوشاند. یکی اینکه در حال حرکت، در روز زیر سقف نباید حرکت کند، وسیله او نباید سقف دار باشد. یکی هم اینکه در غیر از این در موقع احرام روی سر خودش را نباید بپوشاند. اما درباره خانم‌ها این است که صورت خود را باز نگه دارند، روی صورت خود را بپوشانند. حالا بعضی‌ها مقدسی می‌کنند؛ می‌آیند یک چیزهایی درست می‌کنند می‌آورند جلوی‌شان، بعد یک پارچه‌ای جلو می‌اندازند. می‌گویند: خدا گفته که روی صورت را بپوشان، جلو را که نگفته! خب بابا، خدا می‌توانست بگوید جلوی صورت و اینها را بپوشان. وقتی که پیغمبر می‌گوید: روی صورت زن باید باز باشد، یعنی باید او را از حاجب حفظ کنی و چیزی در مقابل او نباشد. حالا این وسط مقدسی‌شان می‌گیرد، می‌گویند: اِ چطور می‌شود نامحرم ما را ببیند؟ شما نباید بپوشانی، نامحرم هم نباید شما

را ببیند. می‌خواهد شما را نبیند، سرت را پایین بیاورد، اما نه اینکه صورت خود را بپوشانی. به این می‌گویند دخالت.

آن امام حسین علیه السلام که مظهر غیرت بود و مظهر برای حمیت و دیانت بود، خود این سیدالشهدا رضا داد که دشمنان بعد از کشته شدن او، زن و بچه‌اش را به اسارت ببرند. امام حسین نمی‌دانست؟ مگر در مجلس یزید و ابن زیاد صورت حضرت زینب را ندیدند؟ مگر همین مردم ندیدند؟ مگر در کوفه ندیدند؟ مگر امام حسین اینها را نمی‌دانست؟ چرا زن و بچه‌اش را از مدینه آورد. می‌دانست. چرا؟ می‌دید تکلیف خدا این است، در اینجا نباید غیرت به خرج بدهی.

**أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ** کار باید برای خدا باشد. آنجایی که می‌گوید بپوشان باید بپوشانی، آنجایی که می‌گوید باز نگه دار، باید باز نگه داری. هر چیز به جای خودش. آن وقت این می‌شود **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ** این می‌شود آن حجی که خدا می‌خواهد، این می‌شود آن حجی که حضرت ابراهیم انجام داد. عملی را که انجام می‌دهی آن عمل برای خدا باشد، نه بر اساس تخیلات و برنامه‌های غیر واقعی و من درآوردی و سلیقه‌های شخصی و استنباطات فردی. نه، باید آن چه را که او می‌گوید انجام بدهی.

در مسئله ارتباطات بین زن و مرد هم مسئله همین است؛ زن نباید وقتی که از مرد اطاعت می‌کند این طور باشد: من الان زیر دست مرد هستم، من الان چاره‌ای ندارم. یا اینکه این چه حکمی است که باید از او اطاعت کنم؟! تمام اینها برای این است که ما داریم مسائل را از پایین به بالا نگاه می‌کنیم. ما مرد را می‌بینیم و امر او را می‌بینیم اما آن کسی که خواسته از این راه امر و نهی‌اش جاری بشود، او را نمی‌بینیم. آن دست پشت پرده را نمی‌بینیم که او می‌گوید وظیفه او این است این کار را انجام بدهد، وظیفه این است این کار را انجام بدهد. او را نمی‌بینیم.

ما فقط نظرم‌ان بر این است که این ارتباطات ظاهری را در مقایسه با یکدیگر از طریق فکر خود و مصالح برداشته از افکار خلاف خود بسنجیم. لذا می‌گوییم نه، چه اشکال دارد که فقط زن باید از مرد اطاعت کند، مرد باید از زن اطاعت کند، کی گفته؟ چه اشکالی دارد زن مخالفت بکند با مرد. مرد او را نهی از خروج از منزل بکند و زن اطاعت نکند. کجا می‌رود؟ می‌رود مسجد. غلط می‌کند مسجد برود. آن مسجد بر سرش بخورد. وقتی که مرد می‌گوید من راضی نیستم به مسجد بروی، رفتن مسجد برای زن حرام می‌شود مانند سایر جاهای حرام. وقتی که مرد به زن می‌گوید راضی نیستم فلان مهمان را به منزل بیاوری آوردن مهمان به منزل حرام می‌شود. وقتی که زن احساس کند که مرد او راضی نیست که در فلان مجلس شرکت کند، رفتن در فلان مجلس حرام می‌شود. شوخی نداریم.

همین دیشب یک نفر از یکی از شهرستان‌ها به من تلفن کرد. آقا شوهر من نمی‌گوید که من راضی نیستم شما در فلان مجلس شرکت کنید. حالا مجلس چه بود؟ مجلس رقص بود؟ مجلس شرب خمر بود؟



نخیر، مجلس دعا بود، مجلس ذکر بود، مجلس قرآن بود. شوهر من مرا نهی نمی کند اما من می دانم قلباً راضی نیست. گفتم شما جائز نیست شرکت کنید، شما در منزل بنشینید خداوند متعال ثواب شرکت در آن مجلس را به شما خواهد داد. اگر نداد روز قیامت دامن مرا بگیرید. - دامن من که نداریم، یقه ما را بگیرید - حالا نمی دانیم آن دنیا چه خواهد شد. چون احتمال همه چیز می رود. به قول مرحوم آقا می فرمودند: خیلی از این یهودی ها و نصرانی ها در روز قیامت در صف شیعیان امیرالمؤمنین هستند و خیلی از این شیعیان جدای از امیرالمؤمنین در صف های دیگر هستند. احتمال همه چیز می رود. حالا ما نمی دانیم. گفتم بیا آقا در روز قیامت جلوی ما را بگیر. بگو شما ما را از رسیدن به این فیض محروم کردید. آن وقت من می دانم با خدای خودم به تو چه جواب بدهم.

ما برای که داریم کار انجام می دهیم؟ برای کی داریم عبادت می کنیم؟ برای کی می خواهیم کارهایمان را تنظیم کنیم؟

یک شخصی بود از من وقت خواسته بود برای طرح کردن بعضی مسائل، بسیار زن بزرگوار و دارای حالات خوب. بعد از یک ماه ما به ایشان وقت دادیم نیم ساعت بیاید در قم و مطالبی دارد بعضی از اشکالات را مطرح بکند. همان شب تلفن می کند شوهر من در مسافرت است و من نتوانستم با او تماس بگیرم و برای آمدن پیش شما در قم از ایشان اجازه بگیرم. گفتم جائز نیست بیایید. ببینید، چقدر مسئله مهم است! یک ماه قبلاً وقت گرفته برای امروز، مثلاً برای نیم ساعت. بعد این طور می گوید که چون شوهر من نیست و من نمی توانم با او تماس بگیرم چه کنم؟ من در بیرون رفتن از منزل از شوهرم اجازه می گیرم. می گویم احسنت. کار تو درست است. شما نباید بیایید. من بعد از اینکه شوهر شما از مسافرت آمد، یک فرصت دیگری برای شما قرار می دهم. درحالی که می توانم بگویم نه، چه اشکال دارد! این زمان ها گذشت، این مال هزار و چهارصد سال پیش بود، این حرف ها دیگر ورافتاد. زمان، زمان اتم است، زمان، زمان ... این حرف ها را هم بلدیم دیگر. ولی اگر من به او بگویم بیا اشکال ندارد، به او خیانت کردم، به مکتب خیانت کردم، و به خدا و رسول او خیانت کردم. مسئله این است.

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در کتاب شریف رساله بدیعه راجع به ارتباط بین زن و مرد روایاتی را ذکر کرده اند که من در اینجا یک روایت را نقل می کنم. چون دیگر فرصت تقریباً گذشته و ان شاء الله تتمه مطلب را برای جلسه بعد قرار می دهیم.

در سنن کبری بیهقی از اسماء بنت یزید الأنصاریه روایت می کند: أَتَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ؛ فَقَالَتْ: يَا أَبِي أَنْتَ وَآمِّي، إِنِّي وَافِدَةٌ النَّسَاءِ إِلَيْكَ؛ وَاعْلَمْ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ أَنَّهُ مَا مِنْ امْرَأَةٍ كَائِنَةٍ فِي شَرْقٍ وَلَا غَرْبٍ سَمِعَتْ لِمَخْرَجِي هَذَا إِلَّا وَهِيَ عَلَى مِثْلِ رَأْيِي؛ اسماء دختر یزید انصاری یک روزی پیش پیغمبر آمد و حضرت در میان اصحابشان نشسته بودند. رو کرد به رسول خدا و گفت: پدر و مادرم فدای

تو باد ای رسول خدا، من فرستاده زنان مدینه هستم و مرا به سوی تو فرستادند تا اینکه پیغام آنها را به تو برسانم. و اعلم نفسی لک الفداء بدان که جانم فدای تو باد أَنَّهُ مَا مِنْ امْرَأَةٍ كَاتِنَةٍ فِي شَرْقٍ وَلَا غَرْبٍ. واقعاً هم همین طور است؛ هیچ زنی نیست که در شرق عالم و در غرب عالم باشد و این نیت مرا و آمدن مرا به سوی تو بشنود و این رأی مرا نپذیرد. تمام افراد از زنان دنیا اگر بشنوند که مطلب من چیست، این مطلب را خواهند پذیرفت. إِنَّ اللَّهَ بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِلَى الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ؛ عجب، واقعاً زن بسیار بلیغ و بسیار سخندان و با فهمی بود. او می گوید: خداوند تو را به حقّ به مردان و زنان مبعوث کرد. این لفظ بالحقّ او خیلی معنا دارد. نمی گوید تو را مبعوث کرد به مردان و زنان. می گوید تو را به حقّ مبعوث کرد؛ یعنی ما می دانیم تو بر حقی، تو مانند بقیّه افراد نیستی. تو اگر به مردان به حقّ مبعوث شدی، به زنان هم به حقّ مبعوث شدی و در این مسئله تفاوتی نیست. و ما تو را چون حقیّ پذیرفتیم، نه چون یک شخص و یک فرد انسان هستی. بِالْحَقِّ بَعَثَكَ رُوی این جهت ما آمدیم پیش تو، فَأَمَّا بِكَ چون دیدیم به حقّ هستی به تو ایمان آوردیم. و بِالْهَلَكِ الَّذِي أَرْسَلَكَ و به خدایی که تو را فرستاد.

وَإِنَّا مَعَاشِرَ النِّسَاءِ مَحْضُورَاتٌ مَقْصُورَاتٌ قَوَاعِدُ بُيُوتِكُمْ وَ مَقْصِي شَهَوَاتِكُمْ وَ حَامِلَاتُ أَوْلَادِكُمْ؛ ما زنان افرادی هستیم که در منزل جایگاه ماست و در تحت اوامر و نواهی شما مردان هستیم، ما افرادی هستیم که شهوات شما را قضا می کنیم و برآورده می کنیم و اولاد شما را پرورش می دهیم وَ إِنَّكُمْ مَعَاشِرَ الرَّجَالِ فَضَّلْتُمْ عَلَيْنَا بِالْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَاتِ وَ عِيَادَةِ الْمَرْضَى وَ شُهُودِ الْجَنَائِزِ وَالْحَجَّ بَعْدَ الْحَجِّ؛ شما گروه مردان بر ما ترجیح دارید؛ یکی به اینکه در نماز جمعه شرکت می کنید، چون بر زنان نماز جمعه واجب نیست، بلکه مکروه هم هست. لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ<sup>1</sup> زنان در نماز جمعه نباید شرکت بکنند، مردان باید شرکت کنند. وَ الْجَمَاعَاتِ وَ عِيَادَةِ الْمَرْضَى شما می روید از مریض ها عیادت می کنید ما زن ها نمی رویم، ما در منزل خودمان می نشینیم. و شما بر جنائز حاضر می شوید، تشییع جنازه می کنید. زن در تشییع جنازه نباید شرکت کند. تشییع جنازه بر زن کراهت دارد. وَالْحَجَّ بَعْدَ الْحَجِّ هر سال هم مکه می روید. برای ما یک مرتبه واجب شده و در سایر اوقات هم بعید است که حالا یک زنی ... البته الان تفاوت می کند. ولی سابق نمی توانستند بروند، مانند مردها دستشان در رفتن به حج باز نبود، اما شما می توانید هر سال حج بروید. وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ از همه اینها که بگذریم جهاد در راه خدا از همه اینها فضیلتش بالاتر است که ما محرومیم و إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا خَرَجَ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا أَوْ مُرَابِطًا حَفِظْنَا لَكُمْ أَمْوَالَكُمْ؛ یکی از شما مردان اگر خارج بشود، چه به حج برود، یا به عمره برود، یا برود برای جهاد در راه خدا، ما اموال شما را حفظ می کنیم و لباس های شما را غزل می کنیم، می دوزیم و

می‌بافیم و غَزَلْنَا أَثْوَابَكُمْ وَ رَبَّيْنَا لَكُمْ أَمْوَالَكُمْ اموال شما را نگه می‌داریم و در حفظ و مصالح شما صرف می‌کنیم.

فَمَا تُشَارِكُكُمْ فِي الْأَجْرِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ با توجه به این فضیلت‌ها و رجحان‌هایی که خداوند به شما مردان بر ما داده است، خدا ما را در چه چیزی با شما در ثواب شریک می‌کند؟ در واقع خدا همه چیز را به شما داده - زبانش این است - حج بعد از حج را شما می‌روید، تشییع جناز که این همه ثواب دارد شما انجام می‌دهید، عیادت مرضی و خروج به نماز جمعه را شما می‌روید، جهاد فی سبیل الله که آن واقعاً چه مرتبه عالی و بالاترین مرتبه کمالی است که **أَخْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّكَ يُرْزَقُونَ (آل عمران، 169)** آن را خدا به شما داده. پس ما در اینجا چه کنیم؟ ببینید، این یک زنی است که معلوم می‌شود اگر جهاد در راه خدا بر زنان هم بود انجام می‌داد. چون در اینجا دارد غبطه می‌خورد و اظهار حسرت می‌کند که شما دارید جهاد می‌روید و شهید می‌شوید. خیلی این مسئله عجیب است! نسبت به این مسئله فکر کنیم.

ببینید، این زنی است که دارد از آن طرف به قضیه نگاه می‌کند، یعنی نگاه آخرت را می‌کند، سعادت را می‌کند و خودش را محروم می‌بیند و آمده پیش رسول خدا: ما به تو ایمان آوردیم، همه ثواب‌ها را هم که شما به مردها دادید پس به ما زن‌ها چه می‌رسد؟ در اینجا نمی‌گوید شما جهاد می‌کنید ما الحمدلله در خانه می‌نشینیم و دست به تیر و تفنگ نمی‌زنیم! شما شهادت جناز می‌روید و ما نمی‌رویم و آفتاب و گرما نمی‌خوریم! شما به نماز جمعه می‌روید حالا ما نشستیم در منزل، دیگر نه نیازی به رفتن و حرکت و مشقت و اینها نیست! برای این مسائل احساس غبن می‌کند، احساس خسارت می‌کند.

با توجه به این قضیه از رسول خدا سؤال می‌کند که پس ما در اینجا چه سهمی داریم؟ فالتفت النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَى اصْحَابِهِ بِوَجْهِهِ كُلِّهِ؛ پیغمبر اکرم رو کردند به اصحابشان، یک نگاهی به همه اصحاب کردند، ثم قال فرمود: هَلْ سَمِعْتُمْ مَقَالََةَ امْرَأَةٍ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْ مَسْأَلَتِهَا فِي أَمْرِ دِينِهَا مِنْ هَذِهِ؟ آیا تا به حال از زنی که یک همچنین صحبتی بکند شنیدید و راجع به دینش این چنین بلیغ و تمام و کمال بیاید مطلب را بیان بکند؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا ظَنَّنَا أَنَّ امْرَأَةً تَهْتَدِي إِلَى مِثْلِ هَذَا؛ ما اصلاً گمان نمی‌کردیم که یک زنی بیاید و یک همچنین حرفی را بزند. تصور نمی‌کردیم که یک زنی بیاید و فقط در ارتباطش مسائل آخرت را مد نظر قرار بدهد. فالتفت النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَيْهَا؛ پیغمبر اکرم التفات به این زن کردند ثم قال لها حضرت فرمود: انصُرِي فِي أَيْتِهَا الْمَرْأَةُ؛ ای زن برگرد به سمت اصحاب خود، و به افرادی که تو را فرستادند. وَ أَعْلِمِي مَنْ خَلَّفَكَ مِنَ النِّسَاءِ؛ و به هر کسی که تو را فرستاده اعلام کن أَنَّ حُسْنَ تَبَعْلٍ إِحْدَاكُنَّ لِرِزْوَانِهَا؛ خوب شوهرداری کردن یکی از شما شوهران خود را وَ طَلَبَهَا مَرْضَاتِهِ و اینکه رضایت او را در هر حال جلب کند. وَ اتَّبَاعَهَا مُوَافَقَتَهُ و اینکه موافقت با او را در هر حال پیگیری کند يَعِدُكَ ذَلِكَ كُلُّهُ با تمام این ثواب‌هایی که تو شمردی

برابری می کند.

حالا اینجا ما حق نداریم بگوییم خدایا چه شد تو جانب زنها را گرفتی! ای بابا ما می رویم کشته می شویم، - البته تا حالا که قسمتمان نشده، حالا اگر شد ان شاء الله - می گوییم ما می رویم کشته می شویم، این کارها را انجام می دهیم، تازه زنها نشستند در خانه و همه ثوابها را همه را در کیسه خودشان می کنند. حالا علی کل حال ما این ایراد را نمی گیریم.

فَأَدْبَرَتِ الْمَرْأَةُ زَنَ پُشت کرد به رسول خدا وَ هِيَ تُهَلِّلُ وَ تُكَبِّرُ اسْتِبْشَاراً؛<sup>1</sup> درحالی که لاله الا الله و الله اکبر می گفت از بشارتی که رسول خدا به او داد. رسول خدا هم که بیخودی بشارت نمی دهد.

این مسئله الان به نظرم آمد، این را ان شاء الله بگوییم و دیگر رفقا را بیش از این خسته نکنیم. ان شاء الله تتمه مطالب برای مجلس بعد.

یک روز یکی از رفقای ما نقل می کرد می گفت: من در سفری که به حج رفتم. طبعاً عیالمان و بچه ها در منزل بودند، چهار پنج تا هم بچه داشت. گفت: این بچه ها هم شیطانی می کردند این عیالمان را اذیت می کردند. می گفت: وقتی از حج برگشتم عیال من گفت یک شب وقتی که شما در حج بودی، من خیلی دلم شکست و با خودم گفتم الان رفته در عرفات، در منی، در مکه، در مدینه دارد طواف می کند، چه قسمتی خدا کرده و چه نصیبی برای او خدا مقرر کرده. من الان نشستم اینها توی سر هم می زنند، باید اینها را نگه دارم، مواظب باشم، مدرسه می روند، در منزل غذا برایشان [درست] می کنم. این چه تقسیمی است که در اینجا شده؟ می گفت: در طول روز یک همچنین مسئله ای ذهن من را گرفت.

می گفت شب مرحوم آقا را در خواب دیده بود. به او گفته بودند: ها، امروز از اینکه شوهرت مکه رفته شکایت می کردی و گلایه می کردی؟! بدان اگر تو در منزل باشی و این بچه ها را خوب تربیت کنی و نگهداری کنی تا اینکه شوهرت برگردد، تمام ثواب مکه شوهر را عیناً در نامه تو هم می نویسند.

عجب! قضیه این طوری است. چرا؟ چون مطلب دست ما نیست، مطلب دست دیگری است. قانون را قانون گذار دیگری قرار داده. قانون گذار گفته: من برای شوهر تو حج را واجب کردم، برای تو هم این را قرار دادم، در منزل باشی و بچه ها را اداره کنی و تربیت کنی. الان غصه می خوری چرا ثواب ندارم، ثواب هم که دست من است. بفرمایید این هم ثواب. دیگر چه می خواهید؟ و این شوخی نیست.

ان شاء الله در جلسه بعد راجع به این مسئله مطالب بیشتری به حضور رفقا خواهیم رساند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد